جلسه 599

شنبه 03/02/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

در رابطه با استفاده حرمت تجری از حکم عقل به قبح تجری دو نکته باقیمانده عرض کنم:

نکته اول این است که: ما گفتیم اینکه از روایات استفاده می شود هیچ واقعه ای خالی از حکم نیست، این دلیل نمی شود که ما بگوئیم تجری حتما باید حکم شرعی داشته باشد. و بعد گفته می شود که حکم شرعی تجری نمی تواند اباحه باشد پس یقینا حرمت است.

ما جواب دادیم که تجری ممکن است در جائی که امکان عرفی دارد که حرمت داشته باشد مثل تجری به مخالفت حجت، که امکان دارد که شارع او را حرام کند، حالا حجت اعم از قطع اجمالی یا امارت و اصول منجزه، ولی ممکن است حرمت تجری حرمت طریقیه باشد، کی می گوید حرمت نفسیه است؟ حکم دارد ولی حکم طریقی است. این یک اشکال بود.

اشکال دیگری که امروز عرض می کنیم این است که: لقائل أن یقول این روایاتی که مفادش این است که ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة انصراف دارد از احکام در مورد امتثال. در مرحله امتثال بالاخره اطاعت واجب است عقلا، عصیان حرام است عقلا، تجری حرام است عقلا، احتیاط در شبهات قبل الفحص و علم اجمالی واجب است عقلا، اما ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة اطلاق ندارد که در این موارد هم ما حکم شرعی داریم. چون این روایات در مقابل نظر برخی از عامه بوده که معتقد بودند آنچه که نص قاطع در کتاب وسنت بر آن نیست خالی از حکم شرعی است، تفویض شده به اجتهاد مجتهد بر اساس استحسان، قیاس، مصالح مرسله. اصلا حکم شرعی وجود ندارد در این موارد. اگر مجتهد بر اساس استحسان و مانند آن به این نتیجه رسید که این ملاک حرمت دارد، خب می گوید حرام است. و در کتاب المستصفی اگر نگاه کنید اینهایی که قائل شده اند به تصویب، از کلام مستصفی استفاده می شود که نظرشان به اینگونه موارد بود که نص قاطعی در کتاب وسنت نبود، واگذار شد به مجتهد. اصلا واقعی نیست در کار. دین اقلی که امروز منحرفین می گویند در گذشته هم این طرز تفکر مطرح بوده است که در برخی از وقایع که کتاب وسنت نص قاطعی ندارد اصلا ما حکم شرعی نداریم، واگذار شده است به اجتهاد مجتهدین بر اساس استحسان ومانند آن. روایات ما در مقابل این تفکر فرمودند هر چیزی حکمش در شرع وجود دارد حتی ارش الخدش. ولذا ائمه علیهم السلام از تعبیر به اینکه أ رأیت گاهی ناراحت می شدند می فرمودند ما که رأیی نداریم، ما هر چه می گوئیم از خداست از پیامبر خداست. ما بر اساس رأی حرف نمی زنیم، بر اساس کشف حکم الله سخن می گوئیم. ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة هم نظر دارد به این مطلب.

اما اینکه ما بیائیم بعرضه العریض دقت اصولی بکنیم بگوئیم التجری شیء أم لا، وقتی بگویند نعم شیء، بگوئیم خب ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة. نخیر، این روایات انصراف دارد به رد نظر برخی از عامه که معتقد بودند ما منطقة الفراغ داریم.

منطقة الفراغ دو اصطلاح دارد، اینها اشتباه نشود:

یک منطقة الفراغ از حکم شرعی است که ما اصلا حکم شرعی نداریم. این مطلبی بود که ائمه علیهم السلام آن را رد کردند.
یک منطقة الفراغ از حکم شرعی الزامی داریم، که گاهی که مرحوم آقای صدر در کتاب اقتصادنا تعبیر می کند می گوید ولی فقیه در منطقة الفراغ می تواند امر ونهی بکند، بعضی ها گفته اند که جناب آقای صدر مگر ما منطقة الفرغ داریم. ایشان منظورش از منطقة الفراغ خلو واقعه است از حکم شرعی الزامی. وبلا اشکال نفوذ امر ونهی ولی فقیه در محدوده مباحات است، در محدوده واجبات و محرمات پیامبر هم ولایت ندارد که بخواهد حلال کند حرام خدا را.

ولذا در منطقه مباحات که منطقة الفراغ است یعنی خالی است از حکم شرعی الزامی، خب امر می کنند بر اساس مصلحت عامه و بنابر نظریه ولایت مطلقه فقیه امر می کند و بر مردم اطاعت او واجب است. حتی اگر بدانند که او در تشخیص مصلحت اشتباه کرده، باز طبق نظریه ولایت مطلقه فقیه باید اطاعت کنند. مصلحت تشخیص داده که فرض کنید سیگار خارجی خرید و فروش نشود، من می گویم نه، اتفاقا مصلحت عامه اقتضاء می کند که سیگار خارجی خرید وفروش بشود، من نباید طبق تشخیص عمل کنم. اما باید منطقة الفراغ باشد، یعنی از مباحات باشد، خب خرید وفروش سیگار خارجی که واجب نیست، فوقش ولی امر در تشخیص امر اشتباه کرد، من مصلحت را در خرید وفروش سیگار خارجی می دانم، اما واجب شرعی که نیست، اینجاست که اطاعت ولی امر واجب می شود طبق نظریه ولایت مطلقه فقیه، ولی منطقة الفراغ است یعنی خالی است از حکم شرعی الزامی.

مقصود این است که آن چیزی که ائمه علیهم السلام در مقابل او اظهار نظر کردند قول بعض عامه بود به اینکه ما منطقة الفراغ از حکم شرعی داریم. ائمه علیهم السلام فرمودند نخیر ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة، این منطقة الفراغی که آقای صدر می گوید منطقة الفراغ از حکم شرعی الزامی است، که محدوده ولایت مطبقه فقیه نسبت به وجوب اطاعت امر ونهی او در همین محدوده منطقة الفراغ است همانطوری که مرحوم آقای صدر دارد.

خلاصة الکلام اینکه این روایات ناظر به رد قول عامه ست، پس اطلاق ندارد نسبت به اینکه هر واقعه ای که شما تصور کنید حکم شرعی دارد حتی در عناوین مربوط به مرحله امتثال مثل عنوان تجری، عنوان احتیاط، عنوان تعلم و امثال ذلک. این یک مطلب.

سؤال وجواب: روایت می خواهد بفرماید اینطور که فکر کنید که مردم در برخی موارد متحیرند در کشف حکم شرعی و مجبورند بروند دنبال استحسان، نه اشتباه می کنید، خدا هیچ جا مردم را متحیر نگذاشته است، ولذا در برخی روایات دارد ما من شی یحتاجون الیه الا وفیه کتاب أو سنة. ولی اگر تجری حرام نباشد آیا مردم متحیر می مانند؟ ابدا. تجری مخالفت حجت و مخالفت قطع قبیح است مردم متحیر نمی مانند. چه کسی است بگوید من متحیرم در اینکه چگونه رفتار بکنم چون نمی دانم تجری شرعا حرام است یا حرام نیست. متحیر نیست. تجری قبیح است، ولو شرعا حرام هم نباشد شما متحیر نیستید. ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة انصرافش به این است که خلاصه مردم را در مواردی که نیاز دارند خدا از تحیر خارج کرده است و حکم جعل کرده است. تجری حرام هم نباشد مردم دچار تحیر نمی شوند. قبیح است در مرحله امتثال، یعنی شارع حرام بکند یا نکند در رفع تحیر مردم هیچ تأثیری ندارد. فرق می کند با حکم عقل در سلسله علل احکام مثل خیانت در امانت، خب آنجا مردم نیاز دارند که حکم شرعی خیانت در امانت را بدانند و از حکم شارع منبعث ومنزجر بشوند.

مطلب دوم: این است که مرحوم نائینی برای اینکه بگوید که حرمت تجری را نمی شود از قبح تجری استخراج کرد، یک مطالبی فرموده که منشأ اشکال شده است. چون بحث مفیدی هست و در آن مطالب مفیدی ذکر شده نقل می کنم:

مرحوم نائینی فرموده است که: ما حرمت تجری را به شرب مقطوع الخمریة مثلا از چه چیزی می خواهیم استفاده کنیم؟ از خطاب یحرم شرب الخمر یا از یک خطاب آخر؟ توضیح بدهید. اگر از خطاب یحرم شرب الخمر می خواهیم استفاده کنیم حرمت شرب مقطوع الخمریة را، این محال است. چرا؟ برای اینکه تجری در طول حکم واقعی است، اول باید فرض بکنید شرب خمر حرام است بعد فرض تجری بکنید به شرب مقطوع الخمریة. ومحال است خطاب واحد متکفل جعل دو تا حکم بشود که در دو رتبه باشند، هم حکم واقعی جعل کند یحرم شرب الخمر، هم یک حکمی جعل کند برای تجری به شرب مقطوع الخمریة که در رتبه متأخره از آن حکم حرمت شرب خمر است. محال است. جعل واحد محال است متکفل جعل دو حکم مختلف فی الرتبه باشد. یحرم شرب الخمر هم بخواهد جعل کند حرمت شرب خمر را و هم بخواهد جعل کند حرمت تجری را که در طول قطع به حرمت شرب خمر است این محال است. این مطلب را مرحوم نائینی در کل شیء لک طاهر حتی تعلم أنه قذر هم فرموده است. بعضی ها گفته اند این خطاب هم متکفل جعل طهارت واقعیه است و هم جعل طهارت ظاهریه. هم می خواهد بگوید هر چیزی واقعا پاک است، و هم می خواهد بگوید اگر شک کردید در طهارت و نجاست واقعیه یک شیئی ظاهرا هم پاک است. مرحوم نائینی می گوید این محال است که خطاب واحد هم متکفل جعل طهارت واقعیه و هم جعل طهارت ظاهریه باشد، در حالی که اینها در طول هم هستند و اختلاف رتبه دارند. پس باید خطاب آخری بیاید متکفل تحریم تجری بشود. مثلا یک خطاب بگوید لاتشرب الخمر، ویک خطاب بگوید لاتشرب مقطوع الخمریة. با این مثالی که مرحوم نائینی زد آتش زد به مطلب خودش و زمینه اشکال آقای خوئی را بر خودش فراهم کرد.

مرحوم نائینی می گوید خب شارع در یک خطابی بگوید لاتشرب الخمر و در یک خطاب دیگری بگوید لاتشرب مقطوع الخمریة ابتداءا به نظر می اید که مشکلی نداشته باشد، چون نسبت عموم من وجه است. بین شرب خمر و شرب مقطوع الخمریة نسبت عموم من وجه است. گاهی خمر است ولی مقطوع الخمریة نیست، وگاهی مقطوع الخمریة است ولی خمر نیست، مورد اجتماعش هم جائی است که هم خمر است و هم مقطوع الخمریة. جعل عامین من وجه که مشکلی ندارد مثل اکرم کل عالم و اکرم کل هاشمی. در مورد اجتماع حکم مؤکد می شود، می شود حکم واحد مؤکد، وجوب اکرام عالم هاشمی می شود وجوب واحد مؤکد. ولذا ممکن است کسی بگوید در لاتشرب الخمر و لاتشرب مقطوع الخمریة هم همین را می گوئیم، در خمر واقعی که مقطوع هست یک حرمت واحده م:ده به وجود می آید، منتهی مورد افتراقها در شرب مقطوع الخمریة آنی است که واقعا خمر نیست که می شود مصداق تجری، آن هم حرمت دارد. خمر غیر مقطوع هم حرمت دارد.

بعد مرحوم نائینی فرموده است: ولکن یک مشکلی هست در این خطاب لاتشرب الخمر با لاتشضرب مقطوع الخمریة، که در خطاب اکرم کل عالم واکرم کل هاشمی نیست. وآن مشکل این است که هیچ کس در مثال لاتشرب مقطوع الخمریة خودش را مصداق مورد افتراق نمی بیند. هر کس قطع دارد به خمر بودن یک مایعی، می گوید خب خطاب لاتشرب الخمر هم شامل من می شود. بگوئیم آقا لاتشرب مقطوع الخمریة مورد افتراق دارد وآن جایی است که واقعا خمر نیست ولی مقطوع الخمریة است، خب قاطع می گوید من که مصداق این مورد افتراق نیستم. هیچ قاطعی نمی گوید این مایع مقطوع الخمریة من هست ولی واقعا خمر نیست. ولی در مثال اکرم کل عالم با اکرم کل هاشمی اینطور نیست. هاشمی غیر عالم، عالم غیر هاشمی، هاشمی عالم، سه فرد است، مورد افتراقها را همه ملتفتند.

بعد مرحوم نائینی فرموده: این عامین من وجهی که هیچ کس خودش را مصداق مورد افتراق نبیندمثل لاتشرب مقطوع الخمریة جعلش لغو است. خطابی قابل جعل است که لااقل در بعضی موارد استقلال داشته باشد در باعثیت و محرکیت. این خطاب لاتشرب مقطوع الخمریة یک موردی پیدا نمی کنیم که مکلف بگوید لاتشرب الخمر شامل من نمی شود ولی لاتشرب مقطوع الخمریة شامل من می شود و من از این خطاب لاتشرب مقطوع الخمریة می خواهم تحریک بشوم به اجتناب از شرب مقطوع الخمریة. همیشه خودش را مصداق لاتشرب الخمر می داند این قاطع. می شود مثل جعل دو تا حکمی که نسبتشان عموم و خصوص مطلق است، اکرم کل عالم و اکرم کل عالم هاشمی، خب لغو است جعل خطاب مقید با وجود جعل خطاب مطلق.

این فرمایش مرحوم نائینی.

سؤال وجواب: به داعی احتیاط که می شود، در لاتشرب الخمر در موارد شک در شرب خمر به داعی احتیاط اجتناب می کند از شرب خمر، لاتشرب الخمر مورد افتراق دارد وآن موارد عدم تنجز خمریت خمر است، احتیاط می گوید اجتناب کن لاتشرب الخمر احتیاطا، ولی لاتشرب مقطوع الخمریة هیچ مورد افتراق ندارد به نظر خود این قاطع. یعنی مورد افتراقی که این قاطع بگوید من در این مورد افتراق داخل هستم و این خطاب داخل است در محرکیت من، همچنین موردی ما نداریم.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی دو تیکه داشت، آن قسمت اول که از لاتشرب الخمر نتوانیم حرمت تجری را استفاده کنیم، این را اگر دلیل نمی آورد ما بهتر می فهمیدیم. لاتشرب الخمر عنوانی نیست که بخواهد از آن حرمت تجری استفاده بشود حرمت شرب مقطوع الخمریة استفاده بشود. جامعی نیست بین تجری و بین شرب الخمر که بخواهد آن جامع خطاب تحریم برایش جعل بشود. حداقل اگر جامع نیشغولی ای هم فرض بشود اما آن جامع لاتشرب الخمر نیست بین شرب الخمر و بین شرب مقطوع الخمریة. این خیلی روشن بود اگر اینجور می گفت. اما اصل ادعای ایشان که خطاب واحد نمی تواند متکفل جعل حکمین مختلفین فی الرتبه بشود این خطاب خیلی مطلب بزرگی است، ما نمی توانیم این را قبول کنیم. این چه اشکالی دارد؟ چه اشکالی دارد که شارع بیاید لحاظ کند دو تا حکم را که اختلاف در رتبه دارند هر دو را جعل کند و با خطاب واحد ابراز کند؟ یجب أن تکرم زیدا و أن تکرم من جلس فی جنب من یجب اکرامه. بر تو وتاجب است اکرام کنی زید و را واکرام کنی کسی را که عند من یجب اکرامه نشسته باشد. اتفاقا فرض کنید وجوب هم وجوب واحد. عام مجموعی، عام انحلالی نگوئیم که بگوئید انحلال آنی که دو تا حکم مستقل هستند، اصلا حکم واحد به نحو مرکب ارتباطی می گوئیم که خیلی واضحتر است اشکال به مرحوم نائینی. خب یجب أن تکرم زیدا، آقا ما می آییم اکرم کنیم زید را، می بینیم عمرو هم پیش او نشست. قبل از اینکه خطاب را شما بشنوی دیگران شنیدند، یک وقت دیدید زید نشسته دارد مطالعه می کند عمرو هم رفت پیشش نشست، عمرو که نشست بکر هم رفت پیشش نشست، هی توسعه پیدا کرد یجب أن تکرم زیدا و تکرم من جلس فی جنب من جیب اکرامه، این چه محذوری دارد؟ ما که وجدانمان احساس امتناع نمی کند. آنی که تأخر رتبی دارد وجود مجعول است نه لحاظ آن، وآن چیزی که در مقام جعل نیاز داریم لحاظ را نیاز داریم، مولا الان لحاظ می کند. همین حکمی را که بعدا فعلی خواهد شد الان لحاظ می کند، چه اشکالی دارد؟ در همان بحث اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر عرض کردیم وفاقا لجماعة منهم السید الامام که چه اشکالی دارد شارع بگوید صل بقصد امتثال هذا الامر؟ آنی که تأخر دارد رتبة وجود خارجی قصد امتثال امر است، او تأخر دارد از امر به نماز، و آن چیزی که در هنگام جعل حکم لازم است تصور ولحاظ این است. مگر نمی شود آدم چیزی را که متأخر است رتبة أو زمانا قبلا تصور کند؟ این نمی شود؟ چرا نمی شود. آدم اول تصور می کند می گوید اگر من امر کنم به نماز، بعضی ها به قصد امتثال امر نماز می خوانند بعضی ها بدون قصد امتثال امر، می آید تصور می کند می گوید واجب است نماز بخوانی به قصد امتثال امر. پس هیچ محذوری ندارد که شارع دو تا حکم را در دو رتبه جعل کند به خطاب واحد، مخصوصا اگر یکی مدلول مطابقی باشد ودیگری مدلول التزامی، نه اینکه هر دو مدلول تضمنی خطاب باشند، آن هم مشکل ندارد، ولی اسهل من ذلک این است که یک مدلول مطابقی باشد و یکی مدلول التزامی. اشکالی ندارد که.

ما اتفاقا به این نتیجه رسیدیم که خطابی که خود شارع بگوید مثلا لاتشرب ما تعلم أنه خمر، از آن دو تا حکم استفاده می شود، یک حکم واقعی ویک حکم ظاهری. حکم واقعی چون عرفا مفسده در شرب خمر واقعی است نه در شرب معلوم الخمریة، علم طریق محض است. ولذا عرف استظهار می کند بغض واقعی را، وتحریم واقعی رفته روی شرب خمر. اما به همین خطاب لاتشرب ما تعلم أنه خمر استدلال می کند عرف بر اجراء برائت در شبهه موضوعیه خمر. نیاز ندارد به رفع ما لایعلمون. اگر آمد مایع مشکوک الخمریة را خورد مولا اعتراض کرد، می گوید مولا پس چرا گفتی لاتشرب ما تعلم أنه خمر، اگر بنا بود در فرض شک هم من احتیاط کنم برای چی این خطاب را به من گفتی؟ مرا به اشتباه انداختی. با اینکه مناسبت حکم و موضوع می گوید در مفسده واقعیه ومبغوضیت واقعیه علم دخالت ندارد طریق محض است. یا خود آیه " وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط البیض من الخیط الاسود من الفجر" نیاز نداریم به استصحاب عدم طلوع فجر، خود این آیه می گوید تا متبین نشود برای شما خیط ابیض سحری بخورید. بله اگر بعدا کشف شد که موقع سحری خوردن طلوع فجر شده بود آن بحث دیگری است خب قضاء بر شما واجب می شود، مگر در موردی که نص خاص داریم، و آن در جائی است که برود افق را ببیند هوا تاریک باشد برگردد سحری بخورد. اما ساعت را دیده اشتباه کردده، یا اذان رادیو را گوش داده رایو را اشتباه گرفته بود بجای رادیو قم رادیو ارومیه را گرفته بود که 20 دقیقه بعد اذان می گوید. خب این باید روزه اش را قضاء کند. ولی معذور بوده، خود حتی یتبین لکم این را می گوید.

سؤال وجواب: بالاخره ما از این خطاب دو تا حکم فهمیدیم. حالا در آن مثال یجب أن تکرم زید و أن تکرم من جلس فی جنب من یجب اکرامه که دیگر خود لفظ دو تا حکم طولی را فهمانده است و هیچ محذوری ندارد. در آن مثال الماء کله نظیف حتی تعلم أنه قذر او ظهور ندارد در جعل طهارت واقعیه. بیش از جعل طهارت ظاهریه از آن فهمیده نمی شود. نه اینکه محال است که هم طهارت واقعیه را بفهمیم و هم طهارت ظاهریه را. چه اشکالی دارد؟ الماء کله طاهر حتی تعلم أنه وقع فیه الدم، اگر اینجور می فرمود که: الماء کله طاهر حتی تعلم أنه لاقی نجسا مثلا، ما ملتزم می شدیم، می گفتیم از این خطاب می فهمیم تا آب ملاقات نکند با نجس واقعا طهارت ذاتیه دارد، الماء کله طاهر حتی تعلم أنه لاقی نجسا، تا ملاقات نکند با نجس واقعا، می گفتیم طهارت واقعیه دارد، اگر واقعا ملاقات بکند با نجس ولی ما ندانیم، طهارت ظاهریه دارد، مثل همان حتی یتبین لکم ملتزم می شدیم. ولی الماء کله طاهر حتی تعلم أنه قذر این نمی تواند حکم واقعی باشد. چرا؟ برای اینکه این معنا ندارد که در حکم واقعی بیایند بگویند آب پاک است واقعا مگر اینکه نجس باشد، یعنی اخذ عدم الضد فی موضوع الضد الآخر. آبی که نجس نیست، واقعا جعل شده است برای آن طهارت. لغو است همچنین جعلی. به این خاطر است که ما طهارت واقعیه را نمی فهمیم که شارع اگر بیاید بگوید الماء کله طاهر الا إذا کان نجسا، هر آبی طاهر است مگر اینکه نجس باشد، خب اینکه گفتن ندارد. هر آدمی با سواد است مگر اینکه بی سواد باشد. به چه درد می خورد اینجور قانون جعل کردن؟ هر آبی طاهر است مگر اینکه نجس باشد، اینکه گفتنی نیست. طهارت واقعی اینجوری گفتنی نیست. ولی اگر می گفت الماء کله طاهر حتی یلاقی نجسا، طهارت ذاتیه آب را می فهمیم قبل از اینکه ملاقات کند با نجس مثل دم، عند الشک فی الملاقات للدم هم طهارت ظاهریه را می فهمیدیم، مشکلی نداشتیم.

اما راجع به آن بخش دوم، مرحوم آقای خوئی فرموده: جناب استاد! بین لاتشرب الخمر و لاتشرب مقطوع الخمریة مورد افتراق فرض می شود. کجا؟ آنجایی که من خطاب لاتشرب الخمر را نشنیدم، من نمی دانم یحرم شرب الخمر. فقط وسائل را که مطالعه می کردم دیدم نوشته لاتشرب مقطوع الخمریة. خب من در شرب مقطوع الخمریة انزجارم فقط بخاطر زاجریت لا تشرب مقطوع الخمریة است، چون لاتشرب الخمر را من نشنیده ام، پس چگونه می گوئید در اینجا نسبت عموم من وجه نیست به نظر قاطع؟ پس استقلال در محرکیت فرض می شود در این مثال، چرا می گوئید فرض نمی شود؟

آن کسی که لاتشرب الخمر را نشنیده، (حالا بعد از عمل می شنود یا اصلا نمی شنود)، ولی لاتشرب مقطوع الخمریة را شنیده است. آن چیزی که محرک اوست به اجتناب از شرب مقطوع الخمریة این خطاب لاتشرب مقطوع الخمریة است دیگر، لاتشرب الخمر را که نشنیده. این یک اشکال.

اشکال دوم: ایشان فرموده: شما ما را از اینکه نسبت بین دو خطاب عموم و خصوص مطلق باشد می ترسانید، که اگر عموم و خصوص مطلق شد دیگر جعل الحکمین لغو است؟ ابدا اینطور نیست. در فقه ما نمونه داریم که نماز صبح واجب، اگر نذر بکنی نماز صبح را بخوانی خطاب وجوب وفاء به نذر هم شاملش می شود. خب خطاب وجوب وفاء به نذر در مورد نذر واجب، نسبتش با خطاب وجوب نماز صبح عموم و خصوص مطلق است دیگر. او می گوید نماز صبح بخوان، این می گوید اگر نذر کرده ای نماز صبح بخوانی به نذرت عمل کن. می شود عموم و خصوص مطلق. این مستهجن نیست. خب در مورد اجتماع تأکد می شود.

اقول: واقعا این مطالب از آقای خوئی عجیب است. اما آن فرمایش اول، این اشکال به فرمایش مرحوم نائینی وارد است دیگر. ما که می گوئیم عجیب است از آقای خوئی، مراد این است که این مقدار مسامحه را از استادت غمض عین کن، اینقدر حق ندارد به گردن تو؟ ایشان نظرش به این حرمت تجری بوده فقط مثالش دقیق نیست. فکر کرده لاتشرب مقطوع الخمریة مثال برای تجری است. شما مثالش را اصلاح کن. مثال اصلاح شده که بتواند مثال تجری باشد لاتفعل مقطوع الحرمة است. لاتشرب مقطوع الخمریة که مثال تجری نیست. لذا آقای خوئی یک مثالی پیدا کرد که لاتشرب الخمر واصل نشده، ولی خطاب لاتشرب مقطوع الخمریة می گیرد. خب اینکه تجری نیست. تجری این است که خطاب لاتشرب الخمر واصل شده و من تجری می کنم. پس در مثال مسامحه است، خوب بود مرحوم نائینی بجای لاتشرب مقطوع الخمریة می گفت لاترتکب مقطوع الحرمة یا لاتشرب مقطوع الحرمة. اگر این مثال را می زد دیگر بیان اول آقای خوئی وارد نبود.

اما بیان دوم ایشان، واقعا این دیگر تعجب دارد. بین مثال وفاء به نذر و وجوب نماز صبح مثلا نسبت عموم وخصوص مطلق است؟ مگر اینکه بگوئیم الانسان محل السهو و النسیان والمعصوم من عصمه الله توجیه دیگری نمی توانیم بکنیم. ایشان هم وفاء به نذر فرموده و هم وفاء به شرط، وگفته اخص مطلق است از وجوب واجب. مگر وفاء به شرط اختصاص دارد به واجبات؟ اصلا وفاء به شرط مکروهات را هم می گیرد مباحات را هم می گیرد. حالا وفاء به نذر واجبات و مستحبات را می گیرد، ولی نسبتش با وجوب نماز صبح عموم من وجه است. تأمل بفرمائید که در عامین من وجه در مورد اجتماع آیا حکم مؤکد می شود وآیا در عام و خاص مطلق می شود دو تا حکم جعل کنند که در مورد اجتماع مؤکد بشود یا نمی شود انشاءالله فردا.